



۲۰۱۵/۰۶/۱۲



نوشتۀ آشموغ

## سه هزار سال دروغ در تاریخ ایران

### زرتشت وجود خارجی نداشته

### تاریخ ایران سراسر دروغ و افسانه

### کوروش و انوشیروان ستمگر بودند

**نقد دین زرتشت به نگارش یک آموزگار زرتشتی کهن که از دین زردشتی روگردان است از تاریخ ایران باستان و شخصیت‌های**

**آن پرده بر میدارد.**

سه هزار سال دروغ در تاریخ ایران - عنوان اثری ارزشمند و در نوع خود بی نظیر، از شادروان دکتر منوچهر اقبال (درگذشت 1356 خورشیدی ریاست سابق دانشگاه تهران، و نودمین وزیر فرهنگ ایران)؛ که در این اثر نفیس، پرده از روی دروغ های بزرگ و دروغ پردازی گسترده برخی مورخان، در رابطه ساختن نسل جوان از شایعه ها و گفته های بزرگ جلوه داده شده، ولی همچون طبل، توخالی! بیان کرده و میگوید که این اثر را از سر دلسوزی برای جوانان ساده لوح و زودباور ایران، که آلت دست افراد شارلاتان (دروغو و پشت هم انداز) شده و میشوند، نوشته است؛ نه برای انتقام از "ابراهیم پورداوود"...

دکتر اقبال این اثر را در سال 1355 خورشیدی و در پاسخ به پرسش شاه ایران نوشت شاه سبب دلگیری و نارضایتی درونی دکتر اقبال - از برگزاری جشن های 2500 ساله ی شاهنشاهی و رسمیت یافتن تقویم ایران بر آن مینا - را، در نامه ای از خود اقبال جویا شده بود

آن گونه که دکتر اقبال خود در مقدمه بیان می دارد، این اثر در حقیقت، شرح و یا تفصیل اثری کوچکتر از خود او است؛ که در 1331 ش، زمانی که در اروپا بوده، عباس هویدا به او نامه ای فرستاده و خواستار آن می شود که در مورد تاریخچه دین زرتشت و چکیده ی مسائل آن، برای آلبرت اینشتین - که در آن زمان مشغول مطالعات دینشناسی گسترده ای بوده - رساله ای بنویسد.

شادروان دکتر اقبال، آن رساله را نوشته و هویدا تمامی آن را به آلمانی ترجمه می کند و برای اینشتین ارسال می نماید. اینشتین با مطالعه ی دقیق این رساله، تحقیقات گسترده و باریک بینانه ی دکتر اقبال را پذیرفته و پس از آن، در رساله ی پایانی خود - که گویا دی ارکلرونگ" یا "بیانیه" نام داشته - اسلام را از تمامی مذاهب جهان برتر دانسته، ولی برعکس، در مورد دین زرتشتی ها، اینشتین در اواسط این رساله چنین اظهار نظر میکند:

**(من در دنیا، مذهبی به راستگویی و صداقت اسلام؛ و برعکس، مذهبی به دروغ گویی و خود پسندی آیین زرتشت، سراغ ندارم!) این مکاتبات گویا محرمانه بوده و نگارنده ی وبلاگ نیز نتوانستم به آنها دسترسی پیدا نمایم؛ با این حال، به گونه ای فاش شده اند، و به گوش "ابراهیم پور داوود استاد "اوستا شناسی" ایران - درگذشت 1347ش- رسیده اند؛ که در پی آن، پور داوود، نامه ای سرشار از ناسزا و توهین خطاب به هویدا و اقبال نوشت. سپس، حمیدرضا پهلوی (که خود نیز گویا در این مکاتبات محرمانه اینشتین با رجال ایران، نقش مهم داشته) نامه ای تند و توأم با ارائه اسناد تاریخی دیگر، به ابراهیم پورداوود مینویسد؛ که این امر سبب تشدید مشاجره شد و پور داوود از همگی آنها با عنوان "خاننان به ایران" یاد کرد و نامه ای تند نیز خطاب به شاه ایران نوشت.....**

پورداوود به این اکتفا نکرد و جمعی از زرتشتیان را با خود همراه ساخت و با تحریک برخی دانشجویان دانشگاه تهران، دکتر اقبال را مورد حمله وسیع تبلیغاتی قرار دادند، که به درگیری و آتش زدن اتومبیل دکتر اقبال در اسفند 1339 ش انجامید. در این اثر، دکتر منوچهر اقبال با ارائه ی اسناد تاریخی، اثبات می کند که: 1) زرتشت(یا: زردشت) وجود خارجی نداشته، و پیامبری افسانه ای و ساخته اذهان خرافی مردم است؛ و پادشاهان ایران باستان، علمای دربار خود را واداشته بودند تا درقبال شریعت درخشان حضرت ابراهیم (ع) و حضرت موسی(ع) و حضرت عیسی(ع)، زرتشت، این شخص افسانه ای را به عنوان پیامبر ایرانی، در کتابها و آثار تاریخی خود ثبت کنند، تا مبادا امپراطوری ایران باستان، در قبال ادیان ابراهیمی رو به گسترش- به ویژه: دین یهود و مسیحیت - شوکت و عظمت خود را از دست بدهد و گرایش مردم به این ادیان، سبب ضعف حکومت آنها شود.

د پانو شمیره: له 1 تر 4

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرو مخکي په خیر و لولی

چنانکه بالاخره دین اسلام، با ایشان چنان کرد. از جمله دلایل روشنی که دکتر اقبال برای اثبات آنکه زرتشت هیچ وجود نداشته، آورده، این است که گوید چگونه ممکن است شخصیتی - به این بزرگی که زرتشتیان او را پیامبر بزرگ سرزمین ایران معرفی کرده اند - نه تاریخ تولدش و نه تاریخ مرگش و نه مکان تبلیغ و اقامتش، و نه گذشتگان و بازماندگان او از نسلش، هیچیک مشخص و آشکار نباشد؟

اختلاف در تاریخ زندگانی زرتشت خیالی، از چند صد سال پیش از میلاد تا چند و چندین هزار سال پیش از آن است!! نیز اختلاف در ذکر مکان و محل زندگانی او از دورترین نقاط خاوری (شرقی) ایران تا دورترین نقاط باختری (غربی) این سرزمین، به اندازه ای است که هیچ راهی برای تشخیص آن نیز نداریم!!

گذشته از اینها، او چه پیامبری بوده که در تاریخ، هیچ اثر و نشان و یادی از خاندان پدری و یا مادری او، بلکه از نسل و بازماندگان او بر جا نمانده است؟! آن هم با آن همه تاریخ نویسانی که ادعا میکنند ایرانی ها داشته اند! آیا آن همه مورخ نمی فهمیده اند که زمان و مکان و نسل و تبار این موجود خیالی (زرتشت) چه و کدام بوده اند؟!!

ما در کتب تاریخی ایران و اروپا و عرب، تا کنون ندیده ایم که: شخصی معروف باشد و بیش از چند سال در تاریخ ولادت و درگذشت او؛ بیش از چند فرسنگ، در مورد محل و مکان زندگی و تبلیغات او؛ و بیش از یک یا دو واسطه در بیان خاندان و نسب و پدران و نسل و بازماندگان او، ما با ابهامی مواجه شده باشیم!! پس بیش از حد بودن این اختلافات در مورد زرتشت، از محکم ترین دلایل بردروغی، افسانه ای، ساختگی و خیالی بودن اوست!

تمدن ایران پیش از اسلام از چندین سابقه مهمی برخوردار نبوده و تمدن های بزرگ و پراهمیتی، مثل مصر و روم و چین قرن ها قبل از ایرانیان درخشش و گسترش چشمگیری داشته اند و آثار آنها امروزه خود بهترین گواه است؛ مثلاً اهرام مصر، عمری حدود دو برابر تخت جمشید دارند و از نظر عظمت و پیچیدگی فنون مهندسی و معماری، بسیار مهم تر و علمی تر از تخت جمشید و هر بنای دیگر ایران باستان هستند.

یا مثلاً دیوار بزرگ چین، تقریباً هم دوره ای همان بنای تخت جمشید است؛ ولی عظمت آن (2000 کیلومتر!) به هیچ وجه، نه تنها با تخت جمشید، بلکه با هیچیک از آثار ایران باستان قابل مقایسه و حتی تصور نیست! گذشته از اینها، مصریان در حدود 4000 سال قبل از میلاد - یعنی بیش از 6000 سال قبل - کاغذ پاپیروس را اختراع کردند و آنها را گاه بصورت کتاب به هم دوخته یا چسبانده بودند؛ که باستان شناسان آثاری از آنها را یافته اند... (و شرح آن را در همین کتاب خواهید خواند...) پس از بیان این مسائل و نیز مسائل فراوان دیگر، دکتر اقبال نتیجه می گیرد که: " تمدن نوظهور ایران باستان، در مقابل تمدن کهن و دیرینه ی مصر، به سان پشه ای در قبال یک فیل است!! ولی اهل مصر، هرگز مانند ما ایرانیان، به گنده گویی و غرور و دروغ پردازی نپرداخته اند!! و خدای را سپاس که زیباترین مردم جهان را در مصر قرار داد، و گرنه ما ایرانی ها بیش از اینها به پز و قیافه ی خودمان می بالیدیم و زنان ما بیش از اینها به آرایش و جلوه گری پرداخته و خود را فرشتگان روی زمین می پنداشتند!!..."

ایران پیش از اسلام، عاری از علم و دانش - به مفهوم واقعی آن - بوده و اگر هم دانشمندی داشته، بسیار گمنام و ریزه خوار سفره یونان و روم و مصر بوده اند؛ یا اینکه اصلاً دانشمند نبوده اند، بلکه موبد و روحانی زرتشتیان، نزد ایرانیان دانشمند محسوب شده و در مورد او بزرگ نمایی کرده اند! دکتر اقبال ثابت میکند که: زمانی که یونان در اوج درخششهای علمی خود بوده، کوروش و دیگر شاهان هخامنشی، نتوانستند یک دانشمند از ایران به دنیا عرضه کنند! و تنها ذهن مردم ایران را به شخصیت خرافی خود - پادشاهی نیمه خدایی!! - مشغول کرده، و خرافات و موهومات را به اسم دانش (!! ) به نگارش در آورده و بین مردم بی سواد ایران شایع میکردند!

دکتر اقبال سپس ثابت کرده که عمده دانشمندان نامدار ایران، از دوره ورود اسلام به این سرزمین و ریشه کن شدن آیین خرافی و افسانه ای زرتشت، پا بر عرصه گذاشته و ایران را در میدان علم و دانش، سر بلند ساخته اند. (4) دکتر منوچهر اقبال در این اثر ثابت می کند که منظور زرتشت (این موجود افسانه ای ساخته شده توسط پادشاهان خودخواه ایران باستان!) از عبارت و شعار فریبنده (گفتار نیک - کردار نیک - پندار نیک!!)، فقط عمل کردن و اعتقاد داشتن به آیین زرتشتیان بوده؛ نه آن چیزی که مردم عوام، خیال کرده اند که این دستور کلی این دین است!

او برای اثبات این گفته خود، به مواضع متعددی از "اوستا" استناد کرده، که مردم عامی آنها را نخوانده اند، یا در آنها دقت ننموده اند! (5) شادروان دکتر اقبال در این کتاب گرانقدر، ثابت کرده که کوروش هخامنشی (یا: کوروش کبیر) یکی از ستمگرترین پادشاهان تاریخ بوده و ابوالکلام آزاد (نویسنده هندی - درگذشت 1958م) برای اینکه او را پادشاهی عادل و درستکار جلوه دهد، به سفسطه و مغالطه روی آورده و کوروش را ذوالقرنین ذکر شده در قرآن معرفی کرده است!

آنگاه، دکتر اقبال تمامی گفته های ابوالکلام آزاد، در این رابطه، را رد کرده و ثابت میکند که: ذوالقرنین همان اسکندر مقدونی است که به ایران حمله کرده است. و نیز ثابت میکند که اسکندر انسانی درستکار بوده، ولی چون به ایران حمله کرده، زرتشتی ها از او چنین شخصیت منفی و نادرستی را برای ما ساخته اند! او ثابت میکند که اسکندر به گسترش و توسعه علم و دانش در ایران و همه جهانی که تحت سلطنت درخشان وی بوده، پرداخته و هدف پاک و مقدس وی، زدودن خرافه پرستی از همه ی دنیا بوده؛ و اگر ایران پیش از اسلام، دانشمندی داشته، این از الطاف و خدمات فرهنگی اسکندر کبیر بوده است.

اقبال، ستم پادشاهان هخامنشی را سبب حمله ی تدافعی اسکندر به ایران دانسته است؛ و از آن به عنوان درسی تاریخی برای زیاده طلبان یاد میکند و جالب اینکه ثابت میکند: کتابسوزی ایران، تنها یک شایعه و دروغ بزرگ تاریخی بوده، و اصلاً ایران

این اندازه کتاب نداشت است! و آن کتابهای اندک را هم خود موبدها و زرتشتیان آتش زده اند تا مطالب خرافی و سبک آنها، مایه آبروریزی نزد یونانیان - در حمله اسکندر - و مسلمانان - در حمله اعراب به ایران- نباشد؛ و آنگاه زرتشتی ها ادعا کرده اند که: ما اهل دانش بوده ایم و اسکندر و بعد از او عرب ها، کتابهای ما را سوزانده، یا دزدیده اند و با خود برده اند!!! (6)

دکتر منوچهر اقبال در این کتاب، ثابت کرده که بیشتر قهرمانان و پادشاهان ایران باستان، جز موجودات افسانه ای و غیر واقعی و دروغینی که تنها در ((کتاب سراندر یا دروغ شاهنامه!)) و مثل آن، از آنها یاد شده، چیز دیگری نبوده اند؛ که از جمله آنها میتوان به این افراد خیالی اشاره کرد: کیومرث! جمشید! فریدون! گشتاسپ! لهراسپ! کیکاووس! رستم! سهراب! و شخصیت خیالی و منفی بافته افراسیاب تورانی!! و گنده بافی هایی از این گونه، که مادرها گناه برای خواباندن بچه داستان های سرایا دروغ آنها را تعریف میکنند و کودک را از همان کودکی به "فرهنگ دروغ و دروغ بافی ایرانی!!" خو میدهند! اینست که گاه، ما ایرانیها را دروغگوترین مردم میدانند! (7)

شادروان دکتر اقبال با مدارکی ثابت می کند که انوشیروان (پادشاه ساسانی معروف) نیز مثل کوروش هخامنشی، از ستمگران تاریخ بوده، و زرتشتی ها به او لقب "عادل" (!!)) دادند، چون حامی منافع ایشان بوده است! و ایوان مداین- به گفته ی خاقانی ((ایینه ی عبرت)) خوبی برای ما ایرانیان "خودبزرگ بین" شد... ولی آنرا هم از یاد ما بردند!

اقبال در این کتاب همچنین می گوید: سبب آنکه اغلب ما ایرانیها تاب و تحمل شنیدن صدای غیر خودمان را نداریم و جامعه ی ایران همیشه در معرض درگیریها، آشوبها و کشمکشهای درونی خود میسوزد، این است که ایرانی ها نسل اندر نسل، خودپسندی، خودخواهی و غرور احمقانه ملی (!!)) را از خسرو پرویز ساسانی یاد داشته و به کار می بندند؛ همان کسی که نامه ی پراز اندرز و آگاهی پیامبر اسلام را، با همان خشم و "یکدنگی و لجاجتی ذاتی ایرانی"، از هم درید و با بی ادبی از آن انسان بزرگوار و مهربان (پیامبر اسلام) یاد کرد و مشتکی خاک در پاسخ وی فرستاد!

دکتر اقبال در این کتاب اظهار تأسف کرده از اینکه رسم خرافی و احمقانه و مخاطره آمیز ((چهارشنبه سوری)) هنوز در جامعه ی ایران امروز رواج دارد و سالانه چقدر تلفات و حوادث سوختگی و آتش سوزی، و چه اندازه خسارت و صدمات به اموال عمومی و خصوصی مردم، و چقدر آذیت و آزار و ایجاد ترس و دلهره در محیط استراحت مردم و بیماران داخل منازل و... از همین "رسم جاهلانه" ناشی شده و وارد می آید!

(البته خدا پیامبرزد دکتر منوچهر اقبال را که در زمان نگارش این اثر - 1355ش- باز هم رسم خرافی و احمقانه ی چهارشنبه سوری، کوتاهتر و قابل تحمل تر بود! اکنون سر از خاک درآرد و ببیند که رسم "چهارشنبه سوری" تا چه اندازه احمقانه تر و مخاطره آمیزتر و پرهزینه تر و پرتلفات تر از آن سالها، در ایران ما رایج شده و چه انفجارهای مهیبی کوچک و درودیوارها را میبلرزاند و چه اندازه باعث سخته و سقط جنین و... میشود!! و مسئولین مملکت نیز با عوامل اصلی توزیع این مواد آتش زاء، برخورد جدی نمی کنند!!). این هم یک میراث و مرده ریگ شوم دیگر از آیین خرافی و وحشیانه زرتشت!)

دکتر اقبال در این اثر گرانبها اثبات کرده که: آیین اسلام، دین و آیین مورد علاقه مردم ایران بوده و به میل خود آنرا انتخاب کرده اند؛ و گرنه به مرور زمان و گذشت چند نسل - بلکه با گذشت یک نسل - دوباره مردم ایران به دین و آیین زرتشتی خود، باز میگشتند؛ این چیزی است که جامعه شناسان اثبات کرده اند، که هر ایده ی تحمیلی، یک دوره ی تاریخی محدودی دارد و با گذشت زمانی اندک، کمرنگ و باز هم کمرنگ تر و سست تر شده، تا بالاخره محو و نابود میشود؛ چنانکه دین و آیین خرافی زرتشت که نوعی تحمیل ایده و عقیده ی پادشاهان قدیم ایران بود، چندین بار کمرنگ و بالاخره نابود و از صفحه ی تاریخ ایران پاک شد...

و باز می پرسد: آیا می توان احتمال داد که مردم این آب و خاک (ایران) از سر زور، اسلام را به جان و دل خویش پذیرفته اند - چنانکه پیروان آیین پوسیده ی زرتشت خیالی، پنداشته اند؟! اگر چنین می بود، می بایست آمار استقبال و تجمع و شور و شعف مردمان ایران زمین، به سوی بناهای کهن و آتشکده های باستانی این سرزمین، بیش از آمار زیارتگاه های اسلامی داخل و خارج باشد؛ حال آنکه برعکس است!

نکته ی بسیار جالبی که دکتر منوچهر اقبال در انتهای این بخش از کتاب، به آن اشاره میکند این است که ثابت میکند زرتشتی ها نیز مانند بهایی ها، جمعیت اندک و محدود خود را گاه چند و یا چندین برابر، و گاهی چند صد یا چند هزار برابر آنچه هست، وانمود و شایع کرده تا توجه مسئولان و جوانان خام را به خودشان جلب کنند و جمعیت واقعی زرتشتیهای ایران و هند و پاکستان، همانند بهایی ها، بیش از چند هزار نفر نیست! و در حال انقراض هستند!

بررسی های بی سابقه ی دکتر منوچهر اقبال، در این کتاب، پیرامون ((اوستا و زمان جعل و نگارش آن از سوی پادشاهان ایران باستان، به عنوان کتاب آسمانی همان پیامبر خیالی افسانه ای (زرتشت)-))، از حساسترین و جنجال برانگیزترین بخشهای کتاب است. این بخش از کتاب دکتر اقبال، آبروی دیانت و آیین پوشالی زرتشتی را پاک بزمین میریزد!

او ثابت میکند که اوستا چند بار دستکاری و کم و زیاد هم شده، تا در هر دوره ای، موبدان بتوانند مردم را طبق نوشته های موجود در آن در راستای خواست شاهان، بفریبند! وی "یشت ها" (یا: نیایش های) اوستا را تماماً حاکی از همان افسانه های حماسی و خرافی و خیالی و پهلوانی ایران باستان می داند. او سوال میکند که اگر واقعاً زرتشت و اوستایی وجود داشت، چرا مورخان پُر اطلاع دنیای غرب، تنها پس از 1590 میلادی در مورد او و کتاب آسمانیش شروع به تحقیق کرده اند؟!)

د پانوی شمیره: له 3 تر 4

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلپکنی د لیکنیزې بنې پازوالې د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لوی

او اشکالات بی شماری بر مطالب خرافی و غیر معقول و غیر انسانی "اوستا" وارد کرده است؛ از باب نمونه: تثنویت(دوگانه دانستن مبدأ آفرینش جهان= خدای خیر و خدای شر) در سراسر اوستا و کتابهای دینی دیگرشان، مثل "دینکرت" (= دینکرد = کردارهای دینی!!) به چشم می خورد.

و در بسیاری از جاهای اوستا، شاهد شرک و بلکه "چندگانه پرستی" زرتشتی ها هستیم! تبلیغ ماده مخدر "هوم" برای ایجاد توهم در مغز و اعصاب زرتشتیها!!(ج1- ص140 تا 148 اوستا).

اسامی شاهان افسانه ای و نیز قهرمانان خیالی ایران باستان در اوستا؛ قصه و افسانه پردازی، آن هم افسانه هایی که فقط کودکان آنها را باور کنند، در سراسر اوستا؛ جسد مرده باید غذای پرندگان وحشی شود و مجازات 500 تا 1000 ضربه شلاق برای هر کس که مرده را زیر خاک دفن کند!! (اوستا، ج2-ص684-شماره 36 تا 39)؛

زن به عنوان کلامبادله میشود (اوستا، ج2ص698-ش44) سزای زنی که بچه مرده زاید! (ج2ص713-ش45 - تا: ص716-ش6)؛ موبدها پول به دکتر نمیدهند و فقط دعا می خوانند!! (اوستا، ج2-ص736-ش41)؛ شستن با ادرار!!(ج- 2- ص747-ش12و13؛ و: ص868-ش21 و22)

قتل کسی که مرداری را در آتش میسوزاند، برای احترام آتش!!(ج2ص762-ش73 تا 76)؛ کشتن ده هزار مورچه ی بیگانه، دستور دینی اوستا!!(ج2-ص818)؛ و نیز دیگر قربانیهای بی حساب و بیرحمانه که حتی در دین یهود نیز سابقه نداشته است! و مطالب جالب فراوان دیگری که خواهید خواند... دکتر اقبال هم چنین ثابت کرده که زرتشتیان واقعاً "آتش پرست" هستند و دروغ می گویند که ادعا می کنند ما آتش را مقدس می دانیم و نمی پرستیم!! بلکه ثابت می کند که آنها علاوه بر آتش، ستارگان را نیز مورد پرستش خود قرار میدهند(با استناد به اوستا). 12)

دکتر اقبال در این بخش از کتاب خود، به بررسی برخی دیگر از معروف ترین کتابهای دینی زرتشتیان نیز پرداخته است. جهت نمونه، او کتاب "دینکرت"(یا: دینکرد؛ به معنی کردار دینی) را - که معتبرترین کتاب، نزد زرتشتیان در ارتباط با اصول، احکام، قواعد، آداب و رسوم، روایات و تاریخ دینی و ادبیات زرتشتی می باشد و از کهنترین متون به زبان پهلوی است- مورد نقد و بررسی قرار میدهد.

دکتر اقبال ثابت کرده که "دینکرت"(دینکرد) نیز همانند خود "اوستا" چندین بار بازنویسی شده و در هر زمان، جهت فریب دادن مردم آن دوره، چیزی در آن اضافه کرده، یا از آن حذف نموده اند، و نسخه قبلی را سوزانده و از بین برده اند.

چنانکه دوست فقید ما احمد تفضلی هم در پاورقی، این گفتار دکتر اقبال را تأیید نموده است - که از جمله چیزهایی که در آن افزوده شده، مطالبی ریاضی و طبیعی و حکمی و منطقی از کتابهای یونانیان است، که اصلاً در تاریخ علم ایران، سابقه ای نداشته اند و بسیار شبیه به گفته های یونانیان هستند و ناگاه در نسخه های آخری دینکرت(دینکرد) سبز شده و نوشته شده اند!! که هر خواننده ی تیزبینی به راحتی میفهمد که این یک سرقت علمی بزرگ ولی زیرکانه و مودبانه توسط موبدان بوده است!

و این گواهی دیگر است بر بزرگواری اسکندر مقدونی در حق مردم نا آگاه ایران آن زمان، که موبدهای بیسواد ایشان را با دانشهای ریاضی و طبیعی - تا اندازه ای- آشنا ساخت و موجب شد تا اندکی از دریای خروشان علوم یونان بچشند؛ و کمتر به خرافه پرستی و خیال بافی پردازند!

دکتر اقبال در این اثر، به شدت کتاب دینی دینکرت(دینکرد) را مورد انتقاد قرار داده و در زوایای آن اسرار یا ((رازهای مگو))یی را پیدا کرده که مایه ی ننگ آیین زرتشتی است!

از آن جمله: تجسم خدا و اندام داشتن او!!(دینکرد، ج3- دفتر نخست، ترجمه فریدون فضیلت، ص102- که البته این آدرسهای جدید از من آشموغ، یا از احمد تفضلی هستند)؛ خویبوده (ازدواج درون هر خانواده: پسر با مادر! برادر با خواهر! پدر با دختر! و دیگر محارم...)

که زرتشتی ها در قدیم آن را آشکارا عملی می ساختند و اکنون به جز کسانی مثل من (آشموغ) و دیگر موبدها، کسی از زرتشتیهای عامی نمیداند که این حکم زشت در این کتاب صریحاً آمده و حتی از آن دفاع شده و حتی مثال هم زده شده که...!!- دینکرد، همان جلد، ص143 تا 152- و در جلد5، ترجمه ی دوست فقید تفضلی، ص60 تا 62، مخالفان این حکم را شدیداً نکوهش هم کرده اند!!؛

خوببینی و خودخواهی و نژاد پرستی زرتشتیان(دینکرد، کتاب سوم، دفتر دوم، ترجمه فریدون فضیلت، ص103 و 104؛ نیز: ج5/ص36- فصل4)؛ تثنویت(دوگانه باوری) و ایراد گرفتن از ادبانی که دعوت به یکتاپرستی میکنند!!

(کتاب3-دفتر 2- ص136 تا 145)؛ سزای مرگ در سرپیچی از پادشاهان!(همان، ص214؛ و 245، ش4)؛ و از همه زشت تر- مثل ازدواج با مادر و دیگر محارم، که گذشت... توهین بزرگ به پیروان ادیان دیگر، و ((اهریمنی)) لقب دادن به جناب ابراهیم بزرگوار(ع) و جناب موسی(ع) و نیز جناب عیسی(ع) و... که خشم هر خواننده ای را بر می انگیزد!! گذشته از عرق شرم!!.... (همان، ص: قب- ش227؛ و ج5/ص36-ش3) اکنون، ای خواننده دانستی که چرا من آشموغ (یا مرتد از دین زرتشتی) شدم و چرا دوست من احمد تفضلی بخاطر تحقیق و آماده سازی کتاب شادروان دکتر اقبال، به قتل رسید؟! خود بفهم!

(ادامه دارد)

د پانوی شمیره: له 4 تر 4

افغان جرمن آنالین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پټه له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

پاڼه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولی